

گفت‌وگوی عاشق و معشوق

سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و تمامی دوستان بزرگوار

گفت معشوقی به عاشق کای فتی
تو به غربت دیده‌یی بس شهرها

پس کدامین شهر ز آنها خوشتر است؟
گفت: آن شهری که در وی دلبر است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۸ و ۳۸۰۹

معشوق به عاشق می‌گوید که ای جوان، ای نبوشا، ای هرکسی که این پیام را می‌شنوی، تو در زمانی که از من جدا شدی و به غربت جدایی رفتی شهرهای زیادی دیدی. خدا به ما می‌گوید تو در غربت دنیا زندگی کردی و در این گذر عمر چیزهای زیادی تجربه کردی، ما کلی خاطرات خوب و بد از عمرمان داریم ولی منظور خداوند توهمات گذشته در من ذهنی نیست. می‌گوید کدام یک از این تجربیات برای تو خوش‌تر بوده‌است؟ و ما اگر به عمر خود از کودکی نگاه کنیم، خوش‌ترین تجربه ما زمانی بوده که در هرشرایطی که داشتیم و معمولاً توام با سختی‌ها بوده‌است، فضا را باز کردیم. حتی ممکن است این تجربه قبل از آشنایی با گنج حضور برای ما اتفاق افتاده، ولی آگاه نبودیم، آن‌جا با خداوند ملاقات داشتیم، خداوند را در دل خود احساس کردیم و در آن شرایط سخت آرامش را تجربه کردیم. می‌گوید:

هر کجا باشد شه ما را بساط
هست صحرا، گر بود سم‌الخیاط

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه
جنت است، ارچه که باشد قعر چاه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۰ و ۳۸۱۱

«سَمُّ الْخِيَاطِ» یعنی سوراخ سوزن، می‌گوید همین الان در همین لحظه، در هر شرایطی که آن را در ذهن تجربه می‌کنیم، در غربت دنیا و دوری از معشوق هستیم، هر لحظه می‌توانیم با فضاگشایی خداوند را در دل خود احساس کنیم و آن شرایط به ظاهر سخت برای ما باز می‌شود، گشوده می‌شود، هرچقدر هم که به ظاهر تنگ باشد. خوشی آوردن خداوند به مرکزمان آن شرایطی که در حال حاضر داریم هر چه که هست، یا به فرموده ایشان شهری که در آن به سر می‌بریم، اگر قعر چاه هم باشد، برای ما تبدیل به بهشت می‌شود.

تو مگو ما را بدان شه، بار نیست
با کریمان کارها دشوار نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت (۲۲۱)

این تجربه برای تمامی ما به لطف خداوند امکان پذیر است.

اژدها را دار در برف فراق
هین مکش او را به خورشید عراق
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت (۱۰۵۷)

یاد من باشد که هیچ وقت من ذهنی خود را دست کم نگیرم.

نیوشا از تهران